موضوع پژوهش (1)

ولايت‏عهدى امام رضا عليه السلام در يك نگاه‏

على‏رضا انصارى

همان‏گونه كه در شماره‏هاى قبل اشاره شد، اين نوشتار در هر برنامه يكى از ويژگى‏هاى اساسى امامان را طرح مى‏كند و به طور مختصر بدان مى‏پردازد. در اين شماره، يكى از ابعاد مهم زندگى امام هشتم؛ يعنى ولايت‏عهدى را بررسى مى‏كنيم.

پذيرش ولايت‏عهدى از سوى امام، پرسش‏هاى متعددى را به وجود آورده است؛ از جمله اين‏كه: چرا امام ولايت‏عهدى را كه نوعى همكارى و سازش با حكومت ظالم است قبول كرد؟

اين پرسش را در محورهاى زير، پاسخ مى‏دهيم.

الف) ولادت و شهادت‏

امام هشتم در روز يازدهم ذيقعده سال 148 هجرى ديده به جهان گشود.(1) مادرش بانويى با فضيلت به نام «تُكْتَمْ» بود كه پس از تولد حضرت، امام كاظم (ع) او را «طاهره» ناميد. كنيه او «ابوالحسن» و لقبش «رضا» است. وى پس از شهادت پدر بزرگوارش در زندان بغداد (در سال 183 هجرى) در سن 35 سالگى عهده‏دار مقام امامت و رهبرى امت گرديد و سرانجام در ماه صفر سال 203 هجرى قمرى (در سن 55 سالگى) به شهادت رسيد.(2)

ب) خلفاى معاصر حضرت‏

مدت امامت آن حضرت، بيست سال بود كه ده سال آن با خلافت «هارون‏الرشيد»، پنج سال با خلافت «محمد امين» و پنج سال آخر نيز با خلافت «عبدالله مأمون»، معاصربود.(3)

ج) اهداف مأمون در تحميل ولايت‏عهدى‏

مأمون پس از آن‏كه برادرش امين را نابود كرد و بر مسند حكومت تكيه زد، در شرايط حساسى قرار گرفت، زيرا موقعيت او به ويژه در بغداد كه مركز حكومت عباسى بود، سخت متزلزل بود. از سوى ديگر، شورش علويان تهديدى جدى براى حكومت مأمون محسوب مى‏شد، چرا كه در سال 199 هجرى «محمد بن ابراهيم طباطبا» از تبار علويان به دست‏يارى «ابو السرايا» قيام كرد و گروهى ديگر از علويان هم در عراق و حجاز دست به قيام‏هايى زده بودند و به دليل ضعف بنى عباس كه با درگيرى مأمون و امين ايجاد شده بود، بر بعضى از شهرها مسلط شده بودند، و تقريباً كشور اسلامى از كوفه تا يمن، در آشوب و اغتشاش بود. البته مأمون با كوشش بسيار توانست بر اين آشوب‏ها چيره شود.

نيز ممكن بود ايرانيان هم به يارى علويان برخيزند، چون ايرانيان به حق شرعى خاندان امير مؤمنان على (ع) در مورد حاكميت، معتقد بودند و در ابتداى كار هم بنى عباس براى سرنگونى بنى اميّه از همين علاقه ايرانيان به خاندان پيامبر و دودمان امير مؤمنان استفاده كرده بودند. لذا مأمون كه مردى زيرك و مكّار بود، به فكر افتاد تا با طرح واگذارى خلافت يا ولايت‏عهدى به شخصيتى مانند امام رضا (ع) پايه‏هاى لرزان حكومت خود را تثبيت كند، زيرا اميدوار بود كه با اين كار بتواند جلوى شورش علويان را بگيرد و موجبات رضايت خاطر آنان را فراهم سازد و ايرانيان را نيز آماده پذيرش خلافت خود نمايد.(4)

پيداست كه تفويض خلافت يا ولايت‏عهدى به امام (ع) فقط يك تاكتيك حساب شده سياسى بود، وگرنه كسى كه براى حكومت، برادر خود را به قتل رسانده بود و در زندگى خصوصى خود از هيچ فسق و فجورى ابا نداشت، ناگهان چنان تغيير نمى‏يافت كه از خلافت بگذرد.(5) بدين‏سان مأمون با اهداف زير ولايت‏عهدى را بر امام رضا (ع) تحميل كرد:

1 - فرو نشاندن شورش‏هاى علويان؛

2 - گرفتن اعتراف از علويان مبنى بر اين‏كه حكومت عباسيان حكومتى مشروع است؛

3 - از بين بردن محبوبيت و احترام علويان در ميان مردم؛

4 - كسب اعتماد و دوستى اعراب به خويش؛

5 - مشروع شدن حكومت خود از طرف اهالى خراسان و تمام ايرانيان؛

6 - راضى نگه داشتن عباسيان و هواخواهان آنها؛

7 - تقويت حس اطمينان مردم به شخص مأمون، زيرا مردم به دليل كشتن برادرش به او اعتماد و اطمينان نداشتند؛

8 - ايجاد مصونيت براى خود در برابر نفوذ و محبوبيت امام رضا (ع) در بين مردم.

با ولى‏عهدى امام رضا (ع) و شركت او در حكومت، اين هدف‏ها تأمين مى‏شد، زيرا در اين صورت علويان خلع سلاح مى‏شدند و شعارهايشان از دستشان گرفته مى‏شد و محبوبيتى كه در اثر قيام در بين مردم داشتند، از بين مى‏رفت. از سوى ديگر، مأمون از طرف خراسانيان و عموم ايرانيان كه طرف‏دار اهل بيت بودند، تأييد مى‏شد و نيز چنين وانمود مى‏كرد كه اگر برادر خويش را كشته، هدفش تفويض حكومت به اهل آن بوده است. علاوه بر اينها، با آوردن امام رضا (ع) به مرو و كنترل فعاليت‏هاى او، از خطر احتمالى او ايمن مى‏شد. تنها اعراب و عباسيان مى‏ماندند كه مأمون مى‏توانست در برابر ايرانيان و علويان مقاومت كند.

د) علل پذيرش ولايت‏عهدى از سوى امام‏

با توجه به اين اهداف، بديهى است كه امام رضا (ع) ولايت‏عهدى را نمى‏پذيرفت، اما شرايط به گونه‏اى رقم خورد كه مجبور به قبول آن شد. رفتار و گفتار امام، اين امر را تأييد مى‏كند. تاريخ پژوهان نوشته‏اند: پس از ورود امام به مرو، مأمون پيام فرستاد كه مى‏خواهم از خلافت كناره‏گيرى كنم و آن را به شما واگذارم، نظرتان چيست؟ امام نپذيرفت. مأمون بار ديگر پيغام داد كه چون پيشنهاد اول مرا نپذيرفتيد ناچار بايد ولايت‏عهدى‏ام را قبول كنيد. امام به شدت از پذيرفتن اين پيشنهاد نيز خوددارى كرد. پس از آن، مأمون، امام را نزد خود طلبيد و با او خلوت كرد. فضل بن سهل (ذو الرّياستين) نيز در آن مجلس بود. مأمون گفت: نظر من اين است كه خلافت را به شما واگذارم، امام قبول نكرد. مأمون پيشنهاد ولايت‏عهدى را تكرار كرد، باز امام از پذيرش آن امتناع نمود. مأمون گفت: «عمر بن خطاب» براى خلافت بعد از خود شورايى با عضويت شش نفر تعيين كرد و يكى از آنان جدّ شما على بن ابى طالب بود. و عمر دستور داد هر يك از آنان به مخالفت برخاست گردنش را بزنند، اينك چاره‏اى جز قبول آن‏چه اراده كرده‏ام ندارى، چون راه و چاره ديگرى نمى‏يابم. مأمون با بيان اين مطلب تلويحاً امام را تهديد به مرگ كرد و امام به ناچار با اكراه و اجبار، ولى‏عهدى را پذيرفت و فرمود: «ولايت‏عهدى را مى‏پذيرم، به شرط آن‏كه در رتق و فتق امور مداخله ننمايم و مفتى و قاضى نباشم و كسى را عزل و نصب نكنم و چيزى را تبديل و تغيير ندهم». مأمون همه اين شرايط را پذيرفت(6) و بدين ترتيب، ولايت‏عهدى خود را بر امام تحميل كرد.

ريان بن صلت مى‏گويد: «خدمت امام رضا (ع) رفتم و عرض كردم: اى فرزند پيامبر! برخى مى‏گويند: شما ولى‏عهدى مأمون را قبول نموده‏ايد، با آن‏كه اظهار زهد و بى‏رغبتى به دنيا مى‏فرماييد! فرمود: «خدا گواه است كه اين‏كار خوش‏آيند من نبود، اما ميان پذيرش ولى‏عهدى و كشته شدن قرار گرفتم و به ناچار پذيرفتم... آيا نمى‏دانيد يوسف كه پيامبر خدا بود چون ضرورت پيدا كرد خزانه‏دار عزيز مصر شود، پذيرفت؛ اينك نيز ضرورت اقتضا كرده كه من مقام ولى‏عهدى را به اكراه و اجبار بپذيرم. اضافه بر اين، من داخل اين كار نشدم، مگر مانند كسى كه از آن خارج است (يعنى با شرايطى كه قرار دادم مانند آن است كه مداخله نكرده‏ام). به خداى متعال شكايت مى‏كنم و از او يارى مى‏جويم.»(7)

محمد بن عرفه مى‏گويد: به امام (ع) عرض كردم: اى فرزند پيامبر خدا! چرا ولى‏عهدى را پذيرفتى؟ فرمود: «به همان دليل كه جدم على (ع) را وادار كردند در آن شورا شركت كند.»(8)

ياسر خادم مى‏گويد: پس از آن‏كه امام ولايت‏عهدى را قبول كرده بود، او را ديدم كه دست‏هايش را به سوى آسمان بلند كرده، مى‏گفت: «خدايا! تو مى‏دانى كه من به ناچار و با اكراه پذيرفتم، پس مرا مؤاخذه مكن؛ هم چنان‏كه بنده و پيامبرت يوسف را مؤاخذه نكردى، هنگامى كه ولايت مصر را پذيرفت».(9) و نيز به يكى از خواص خود كه از ولايت‏عهدى امام خوش‏حال بود، فرمود: «خوش‏حال نباش، اين كار به انجام نخواهد رسيد و به اين حال نخواهد ماند.»(10)

امام آن‏قدر ناراحت بود كه بارها از خداوند مرگ خود را خواستار شده بود. آن حضرت در يك روز جمعه، هنگامى كه از مسجد برگشته و عرق و غبار بر او نشسته بود، دست‏هاى خود را بلند كرد و گفت: پروردگارا! اگر فرج من از اين گرفتارى كه بدان دچار شده‏ام مرگ من است، همين ساعت آن را برسان. آن حضرت پيوسته دل‏گير و اندوهگين بود تا آن‏گاه كه وفات نمود.(11)

شهيد مطهرى (ره) مى‏نويسد: «گذشته از اين مسئله كه اين موضوع در مدينه با حضرت در ميان گذاشته نشد، در مرو كه در ميان گذاشته شد حضرت شديداً ابا كرد. مأمون، فضل بن سهل و حسن بن سهل را فرستاد نزد حضرت رضا و [اين دو، موضوع را مطرح كردند]. حضرت امتناع كرد و قبول نمى‏كرد. آخرش گفتند: چه مى‏گويى؟ اين قضيه اختيارى نيست، ما مأموريت داريم كه اگر امتناع كنى همين جا گردنت را بزنيم؛ باز هم حضرت قبول نكرد. اينها رفتند نزد مأمون. بار ديگر خود مأمون با حضرت مذاكره كرد و باز تهديد به قتل كرد. يك دفعه هم گفت: چرا قبول نمى‏كنى، مگر جدت على بن ابى طالب در شورا شركت نكرد؟! مى‏خواست بگويد كه اين با سنّت شما خاندان هم منافات ندارد.(12)

پس، امام به هيچ عنوان راضى به پذيرش ولايت‏عهدى نبود. ازاين‏رو بايد ديد چه عواملى موجب شد كه امام تن به اين امر بدهد. در اين‏جا به بعضى از آنها اشاره مى‏شود:

1 - حفظ جان امام‏

در فر هنگ امامان، خدمت به اسلام اهميت ويژه‏اى دارد، هر چند كه در اين راه جان خويش را فدا كنند و به شهادت برسند. نمونه آن را مى‏توان در قيام امام حسين (ع) جست و جو كرد كه در راه اسلام به شهادت رسيد و خاندان وى اسير شدند. اگر اسلام به واسطه صلح و قيام حفظ شود، آنان صلح و سكوت و قيام را بر مى‏گزينند و اگر بدانند خدمت براى اسلام و مسلمانان با حيات آنان امكان دارد، در حفظ جان خويش مى‏كوشند.

اگر امام رضا (ع) ولايت‏عهدى را قبول نمى‏كرد دشمن او را به شهادت مى‏رساند، و شهادت او - با توجه به شرايط موجود - شايد باعث سركوبى شيعيان و علويان مى‏شد و جمع كثيرى كشته مى‏شدند. از اين رو حضرت ولايت‏عهدى را قبول كرد تا عملاً رهبرى جامعه را بر عهده بگيرد و چراغ راه و رهبر و مقتدا در حل مشكلات و هجوم شبهه‏ها باشد، زيرا مردم به وجود امام و دست پروردگان وى بسيار نياز داشتند، چه در آن زمان، موج فكرى و فرهنگى بيگانگان بر همه جا چيره شده بود و در قالب بحث‏هاى فلسفى و ايجاد شبهه و ترديد به مبادى خداشناسى، خود را نشان مى‏داد. از اين‏رو بر امام لازم بود زنده بماند و مسئوليت خويش را در نجات امت به انجام برساند.

و ديديم كه امام نيز - با وجود كوتاه بودن دوران زندگى‏اش پس از ولى‏عهدى - چگونه عملاً وارد اين كارزار شد و با مناظرات و فعاليت‏هاى علمى و فر هنگى و سياسى خود، از اسلام پاسدارى نمود.(13)

2 - حفظ شيعيان‏

گرچه بعضى از خلفاى عباسى به شيعه بودن تظاهر مى‏كردند و خود را حامى اهل بيت معرفى مى‏نمودند و در برابر امويان نيز با همين شعار پيروز شدند، ولى در واقع دشمنان سر سخت شيعيان بودند. از اين‏رو عده بسيارى از شيعيان را شكنجه و به شهادت رساندند. شهيد مطهرى (ره) مى‏نويسد: مأمون، وارث خلافت عباسى است. عباسى‏ها از همان روز اولى كه روى كار آمدند، برنامه‏شان مبارزه با علويان و كشتن آنان بود. مقدار جنايتى كه عباسيان بر سر خلافت انجام دادند از جناياتى كه امويان كردند، كمتر نبود و بلكه از يك نظر بيشتر بود. منتها در مورد اموى‏ها، به ويژه در قضيه كربلا اين جنايات خيلى اوج مى‏گيرد. منصور كه دومين خليفه عباسى است، با علويان و اولاد امام حسن (ع) كه در ابتدا با آنان بيعت كرده بود، چه جنايت‏ها كرد و چقدر از آنها را كشت و بسيارى از آنان را به زندان‏هاى سخت انداخت كه واقعاً مو به تن انسان راست مى‏شود.

كينه و عداوت ميان عباسيان و علويان يك مطلب كوچكى نيست. عباسيان براى رسيدن به خلافت به هيچ‏كس رحم نمى‏كردند، احياناً اگر از خود عباسيان هم كسى رقيبشان مى‏شد فوراً او را از بين مى‏بردند. ابومسلم خراسانى اين همه به اينها خدمت كرد، اما همين قدر كه ذره‏اى احساس خطر كردند او را از بين بردند.(14)

استاد شهيد مطهرى (ره) معتقد است كه يكى از دلايل تحميل ولايت‏عهدى به امام آن بود كه علويان عليه مأمون قيام نكنند. البته بعضى براى اين سياست مأمون علت ديگرى گفته‏اند و آن، فرو نشاندن قيام‏هاى علويان است، زيرا هر چند سال يك بار - و گاهى هر سال - يكى از آنان قيام مى‏كردند. مأمون براى اين‏كه علويان را راضى كند و آرام نگاه دارد و يا لااقل در مقابل مردم خلع سلاح كرده باشد، دست به اين كار زد؛ يعنى ولايت‏عهدى را به امام تحميل نمود. وقتى كه رأس علويان را در دستگاه خودش بياورد، قهراً آنها مى‏گويند: پس ما هم سهمى در اين خلافت داريم، حالا كه سهمى داريم برويم آن‏جا؛ كما اين‏كه مأمون خيلى از اينها را بخشيد با اين‏كه از نظر او جرم‏هاى بزرگى مرتكب شده بودند؛ از جمله «زيد النار» برادر حضرت رضا را عفو كرد.(15) از اين‏رو بر امام لازم بود كه جان خود و شيعيان و هواخواهان خويش را از گزندها برهاند، زيرا امت اسلامى به وجود آنان نياز داشت تا در شرايط و زمانى ديگر از اسلام و مرزهاى آن پاسدارى كنند.(16)

3 - حضور خاندان پيامبر در صحنه سياست‏

جاى ترديد نيست كه امامان بزرگوار (عليهم السلام) تشكيل حكومت را وظيفه و حق خود مى‏دانستند؛ چنان‏كه امام على (ع) حكومت را حق خود مى‏دانست و خلفا را غاصب حقوق خود ناميد.(17) از آن‏جا كه امامان در صدد تشكيل حكومت بودند، حكومت‏ها آنان را شكنجه و به شهادت مى‏رساندند. امام رضا (ع) نيز حكومت را حق خود مى‏دانست، ولى دشمنان اين حق را از او گرفته بودند. به همين دليل با پذيرش ولايت‏عهدى عملاً اثبات كرد كه حكومت، حق خاندان پيامبر است و خلفاى اموى و عباسى حق آنان را غصب كرده‏اند.(18)

شايد امام نيز در پاسخى كه به سؤال «ابن عرفه» داد، به همين مطلب نظر داشت. وى از حضرت پرسيد: اى فرزند رسول خدا! به چه انگيزه‏اى وارد ماجراى ولى‏عهدى شدى؟ امام پاسخ داد: به همان انگيزه‏اى كه جدم على (ع) را وادار به ورود در شورا نمود.

نكته قابل توجه اين است كه امام در حديث معروف خود كه در نيشابور بيان كرد، رابطه ولايت را با توحيد بيان نمود تا صريحاً اعلام كند آن‏گاه توحيد معناى واقعى خود را پيدا مى‏كند كه رهبرى جامعه را خاندان پيامبر بر عهده داشته باشند، و يكى از شرايط حاكميت توحيد، حاكميت امامان معصوم است.

محدّثان اين حديث را با عبارات مختلف ذكر كرده‏اند:

پدرم، بنده شايسته خدا، موسى بن جعفر برايم گفت كه پدرش جعفر بن محمد صادق، از پدرش محمد بن على باقر، از پدرش على بن الحسين سيد العابدين، از پدرش سرور جوانان بهشت حسين، از پدرش على بن ابيطالب (عليهم السلام) نقل كرد كه فرمود: از پيامبر (ص) شنيدم كه مى‏فرمود: فرشته خدا جبرئيل گفت: خداى متعال فرموده است: منم خداى يكتا كه خدايى جز من نيست، پس مرا بپرستيد، كسى كه با اخلاص گواهى دهد كه خدايى جز «الله» نيست در قلعه من در آمده و كسى كه به قلعه من در آيد از عذابم ايمن خواهد بود.(19)

در روايتى ديگر، اسحاق بن راهويه كه خود در اين جمع بوده است، مى‏گويد: امام پس از آن‏كه فرمود خدا فرموده است: «لا اله الا الله حصنى فمن دخل حصنى امن من عذابى»، اندكى بر مركب خود راه پيمود و آن‏گاه به ما فرمود: «بشروطها و انا من شروطها»؛(20) يعنى ايمان به يگانگى خدا كه موجب ايمنى از عذاب الهى مى‏شود شرايطى دارد و پذيرش ولايت و امامت ائمه (عليهم السلام) از جمله شرايط آن است.

ه) خنثى سازى توطئه‏هاى حكومت‏

گرچه امام رضا (ع) ولايت‏عهدى را پذيرفت، ولى مواضع و سياست‏هايى را انتخاب نمود كه توطئه‏هاى دشمن را خنثى كرد. در اين‏جا به بعضى از اين مواضع اشاره مى‏شود:

نخستين موضع‏گيرى: سرسختى در نپذيرفتن ولايت‏عهدى‏

تا وقتى كه امام در مدينه بود از پذيرفتن پيشنهاد مأمون خوددارى كرد. حتى برخى از متون تاريخى به اين نكته اشاره كرده‏اند كه دعوت امام از مدينه به مرو با اختيار خود او صورت نگرفته و اجبار محض بوده است. اتخاذ چنين موضع سرسختانه‏اى براى آن بود كه ديگران بدانند امام دست‏خوش نيرنگ مأمون قرار نمى‏گيرد و به خوبى به توطئه‏ها و هدف‏هاى پنهانى‏اش آگاهى دارد.

موضع‏گيرى دوم: همراه نياوردن خانواده‏

به رغم آن‏كه مأمون از امام خواسته بود هر كس از خانواده‏اش را كه مى‏خواهد همراه خود به مرو بياورد، ولى امام هيچ كس حتى فرزندش امام جواد (ع) را هم نياورد، در حالى كه آن هجرت و مسافرت، كوتاه نبود. اين امر نشان مى‏دهد كه امام به قصد پذيرش حكومت حركت نكرده و مى‏دانسته شهيد خواهد شد.

موضع‏گيرى سوم: رو يا رو قرار دادن مأمون با حقيقت‏

امام (ع) چون به مرو رسيد، ماه‏ها گذشت و او هم‏چنان از موضع منفى با مأمون سخن مى‏گفت؛ نه پيشنهاد خلافت و نه پيشنهاد ولى‏عهدى - هيچ كدام - را نمى‏پذيرفت تا آن‏كه مأمون با تهديدهاى مكرّر به قصد جانش برخاست. امام با اين‏گونه موضع‏گيرى زمينه را طورى چيد كه مأمون را روياروى حقيقت قرار داد. امام گفت: مى‏خواهم كارى كنم كه مردم نگويند: على بن موسى به دنيا و مقام آن گرايش پيدا كرده، بلكه اين دنياست كه از پى او روان شده است. با اين رويّه به مأمون فهماند كه نيرنگش چندان موفقيت‏آميز نيست و در آينده نيز بايد دست از توطئه و نقشه‏ريزى بردارد. در نتيجه از مأمون سلب اطمينان كرد و او را در هر عملى كه مى‏خواست انجام دهد به تزلزل انداخت. علاوه بر اين، در دل مردم نيز بر ضد مأمون و كارهايش ترديد افكند.

موضع‏گيرى چهارم: آگاه كردن مردم از مقاصد مأمون‏

امام رضا (ع) در هر فرصتى تأكيد مى‏كرد كه مأمون او را به اجبار و با تهديد به قتل، به ولى‏عهدى انتخاب كرده است. افزون بر اين، مردم را هراز گاهى از اين موضوع نيز آگاه مى‏ساخت كه مأمون به زودى دست به نيرنگ زده، پيمان خود را خواهد شكست. امام به صراحت مى‏گفت: به دست كسى جز مأمون كشته نخواهد شد و كسى جز مأمون او را مسموم نخواهد كرد. اين موضوع را حتى نزد مأمون هم گفته بود.

موضع‏گيرى پنجم: يادآورى نامشروع بودن حكومت مأمون‏

امام (ع) از كوچك‏ترين فرصتى كه به دست مى‏آورد استفاده مى‏نمود و اين معنا را به ديگران يادآورى مى‏كرد كه مأمون در اعطاى سمت ولى‏عهدى به وى كار مهمى نكرده، جز آن‏كه در راه برگرداندن حق مسلّم خودِ او كه قبلاً از دستش به غصب ربوده بود، گام برداشته است. با اين كار، امام (ع) به طور پيوسته مشروع نبودن خلافت مأمون را به مردم يادآور مى‏شد.

موضع‏گيرى ششم: نپذيرفتن مسئوليت‏

امام (ع) به ظاهر و در مقام گفتار، ولى‏عهدى را پذيرفت، ولى عملاً آن را قبول نكرد، زيرا شرط كرد كه هيچ مسئوليتى نداشته باشد و در كارها مداخله نكند. مأمون نيز شرايط را قبول كرده بود ولى گاهى مى‏كوشيد برخى كارها را بر امام تحميل كند و امام را وسيله اجراى مقاصد خود قرار دهد، ولى امام به شدت مقاومت مى‏كرد و هرگز با او همكارى نمى‏كرد.

معمر بن خلاد مى‏گويد: امام رضا (ع) برايم نقل كرد كه مأمون به من گفت: برخى از افراد مورد اعتماد خودت را معرفى كن تا حكومت شهرهايى را كه بر من شوريده‏اند به آنان واگذار كنم. به او گفتم: اگر به شرايطى كه پذيرفتى وفا كنى من هم به عهدم وفا خواهم كرد. من در اين كار به اين شرط داخل شدم كه امر و نهى و عزل و نصب نكنم و مشاور هم نباشم تا پيش از تو در گذرم. سوگند به خدا، خلافت چيزى است كه به آن فكر نمى‏كردم. آن‏گاه كه در مدينه بودم بر مركبم سوار مى‏شدم و رفت و آمد مى‏كردم و اهل شهر و ديگران حوايج خود را به من عرضه مى‏داشتند و من بر آورده مى‏ساختم، و آنان و من همچون عموها بوديم (مثل وابستگان با هم انس و صميميت داشتيم) و نامه‏هايم در شهرها مقبول و مورد احترام بود. تو نعمتى بيش از آن‏چه خداوند به من عطا كرده است براى من نيفزوده‏اى، و هر نعمتى هم بخواهى بيفزايى باز از سوى خداست كه به من عطا مى‏شود. مأمون گفت: من به عهدم وفا دارم.(21)

استاد شهيد مطهرى (ره) مى‏نويسد: يكى ديگر از مسلّمات تاريخ اين است كه حضرت رضا (ع) شرط كرد و اين شرط را هم قبولاند كه من به اين شكل قبول مى‏كنم كه در هيچ كارى مداخله نكنم و مسئوليت هيچ كارى را نپذيرم. در واقع مى‏خواست مسئوليت كارهاى مأمون را نپذيرد و به قول امروزى‏ها ژست مخالفت را گرفت و اين‏كه ما و اينها به هم نمى‏چسبيم و نمى‏توانيم همكارى كنيم. البته مأمون اين شرط را قبول كرد. لذا حضرت حتى در نماز عيد شركت نمى‏كرد تا آن واقعه معروف رخ داد و مأمون از حضرت دعوت كرد نماز عيد را بخواند. امام فرمود: اين بر خلاف عهد و پيمان من است. او گفت: اين‏كه شما هيچ كارى را قبول نمى‏كنيد مردم پشت سر ما حرف‏هايى مى‏زنند.(22)

محورهاى پژوهش‏

لطفاً فقط يكى از محورهاى زير را انتخاب كرده و درباره آن مقاله بنويسيد.

1 - فرازهايى برجسته از زندگى امام رضا (ع).

2 - دلايل پذيرش ولايت‏عهدى از سوى امام رضا (ع).

3 - مناظرت سياسى امام رضا (ع) با مأمون.

4 - فعاليت‏هاى سياسى امام رضا (ع) در طول ولايت‏عهدى.

5 - مناظرات امام (ع) با دانشمندان غير مسلمان.

6 - ويژگى‏هاى اخلاقى امام رضا (ع).

7 - نقش و رسالت امام رضا (ع) در برابر بيگانگان.

8 - رابطه امام رضا (ع) با مردم و علويان.

منابع پژوهش‏

1 - مرتضى مطهرى، سيرى در سيره ائمه اطهار.

2 - جعفر مرتضى عاملى، ترجمه زندگى سياسى امام رضا (ع).

3 - سيد جعفر شهيدى، زندگى هشتمين امام.

4 - محمدجواد فضل الله، تحليلى از زندگانى امام رضا (ع)، ترجمه محمد صادق عارف.

5 - محمدتقى مدرسى، زندگانى و سيماى امام رضا(ع).

6 - عليرضا ارفع، مناظره امام كاظم با دانشمندان غير مسلمان.

7 - محسين امين، سيره معصومان (امام باقر، امام صادق، امام كاظم و امام رضا - عليهم السلام -)، ترجمه على حجتى‏كرمانى.

8 - سيدهاشم موسوى، سيرت امام رضا (ع).

9 - مهدى شمس‏الدين، خورشيد شرق: زندگانى حضرت امام رضا(ع).

10 - مهدى پيشوايى، سيره پيشوايان.

11 - سيدعلى خامنه‏اى، پيشواى صادق.

12 - شيخ مفيد، الارشاد.

13 - شيخ صدوق، عيون اخبار الر ضا (ع).

14 - مجموعه آثار دومين كنگره جهانى حضرت رضا (ع).

15 - هاشم معروف الحسينى، زندگى دوازده امام.

\* \* \*

آخرين مهلت ارسال پژوهش (28/12/1386) مى‏باشد.

پي نوشت ها:

1) طبرسى، اعلام الورى با علام الهدى، ص 313؛ اصول كافى، ج 1، ص 486؛ شيخ مفيد، الارشاد، ص 304.

2) طبرسى، همان، ص 313؛ بحارالانوار، ج 49، ص 5 و شيخ صدوق، عيون اخبار الرضا، ج 1، ص 14.

3) اصول كافى، ص 486؛ شيخ مفيد، الارشاد، ص 304.

4) شيخ صدوق، عيون اخبار الرضا، ج 2، ص 345.

5) جعفر مرتضى الحسينى، حياة الامام الرضا، ص 214 - 213؛ بحارالانوار، ج 49، ص 139؛ مسند امام رضا (ع)، ج 1، ص 78 - 77؛ شيخ صدوق، عيون اخبار الرضا، ج 2، ص 153.

6) شيخ مفيد، الارشاد، ص 290.

7) علل الشرايع، ص 228 - 227 و شيخ صدوق، عيون اخبار الرضا، ج 2، ص 138.

8) شيخ صدوق، عيون اخبار الرضا، ج 2، ص 141؛ مقاتل الطالبين، ص 375.

9) شيخ صدوق، الامالى، ص 72.

10) شيخ مفيد، الارشاد، ص 292.

11) شيخ صدوق، عيون اخبار الرضا، ج 2، ص 141.

12) سيرى در سيره ائمه اطهار، ص 213.

13) جعفر مرتضى عاملى، ترجمه زندگانى سياسى امام رضا (ع)، ص 289 -288.

14) برداشت از: سيرى در سيره ائمه اطهار، ص 196.

15) همان، ص 197.

16) جعفر مرتضى عاملى، ترجمه زندگانى سياسى امام رضا (ع)، ص 288.

17) مرتضى مطهرى، سيرى در نهج البلاغه، ص 132.

18) جعفر مرتضى عاملى، ترجمه زندگانى سياسى امام رضا (ع)، ص 288.

19) شيخ صدوق، عيون اخبار الرضا، ج 2، ص 133 - 132.

20) همان، ص 134.

21) مهدى پيشوايى، سيره پيشوايان، ص 498 - 493.

22) اقتباس از: سيرى در سيره ائمه اطهار، ص 214.